



فقیہ سرگردان

تأملات بر احوال و اندیشہ ہا
فضل اللہ روز بھکان خجی

عارف دانیالی



انتشارات تیسرا



انتشارات تيسا

For all your publishing needs, contact us at

www.teesa.pub



ما فقط کتاب فروشیم

For all your publishing needs, contact us at

www.banasher.com

به نام خالق پیدا و پنهان
که پیدا و پنهان داند به یک سان

سرشناسه	:	دانیالی، عارف، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور	:	فقیه سرگردان؛ تأملاتی بر احوال و اندیشه‌های فضل‌الله روزبهان خنجی / نویسنده: عارف دانیالی.
مشخصات نشر	:	تهران: تیسرا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	:	۳۶۵ ص؛ ۲۱×۱۴/۵.
فروست	:	انتشارات تیسرا؛ شماره نشر ۲۸۲. کتاب اندیشه؛ ۱۷.
شابک	:	۹۱۹۰۰۰ ریال؛ 978-600-8942-83-2
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیا
موضوع	:	فضل‌الله بن روزبهان، ۹۸۶۰ - ۹۹۲۵ ق.
موضوع	:	فقیهان اهل سنت - سرگذشتنامه.
موضوع	:	Faqihs, Sunnites - Biography
موضوع	:	فقیهان شافعی - سرگذشتنامه.
موضوع	:	Faqihs, Shafei - Biography
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۸ ۶۵۲ ف ۱۵۰/۵ / BP
رده‌بندی دیویی	:	۲۹۷/۳۹۲۴
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۴۰۷۴۱۲

انتشارات تیسرا منتشر کرده است:

- آتش و خشم، درون کاخ سفید ترامپ • مایکل وولف
- بریده (رمان) • پاتریشیا مک کورمیک
- بوی خوش عشق (رمان) • نیازی کلوش
- بیشمورها، نظریه‌ای دربارهٔ دونالد ترامپ • آرون جیمز
- بیشمورهای ابدی، شناخت بیشمورهای اصلاح‌ناپذیر و راهکارهای مقابله با آن • خاویر کرمونت
- توطئه بیشمورها • خاویر کرمونت
- جامعه‌شناسی جوانان • بیژن خواجه‌نوری
- جامعه‌شناسی چشم و هم‌چشمی • فرشاد قوشچی
- حکمرانی حزبی و دموکراسی حزبی • ولفگانگ مولر، هانمارسه نارود
- در محضر توپخانه، خودشناسی در مطالعه فضاهای شهری • محمد نظریور
- درآمدی به طنزپژوهی • با مقدمه و زیر نظر محمود فرجامی
- رخداد، سوژه و حقیقت در اندیشه سیاسی آلن بدیو • پوریا پرنده‌دوش
- زنان سیبیلو و مردان بی‌ریش؛ نگره‌های جنسیتی در مدرنیتهٔ ایرانی • افسانه نجم‌آبادی
- زنان و کیفیت زندگی شهری • فریبا سیدان
- ژورنالیسم تلویزیونی x سید مهدی شریفی • افشین امید
- ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته • آنتونی گیدنز
- سیاست‌نامه سعدی • روح‌الله اسلامی
- فارسی عمومی • سیما رحمانی‌فر
- فروخته‌شده (رمان) • پاتریشیا مک کورمیک
- مارچ (رمان) • جرال‌دین بورکس
- موتسکیو و روسو پیشگامان جامعه‌شناسی • امیل دورکیم
- نظریه شهری و تجربه شهری • سیمون هارگر
- نظریه‌های متأخر توجیه و شناخت • جلال پیکانی

کتاب اندیشه

فقیہ سرگردان

تاملات بر احوال و اندیشه
فضل اللہ روزبک خان خنجی

(بر اساس منابع اہل سنت)

دکتر عارف دانیالی



انتشارات تیسرا

فقیه سرگردان؛ تأملاتی بر احوال و اندیشه‌های فضل‌الله روزبهان خنجی

نویسنده: دکتر عارف دانیالی

چاپ یکم: تابستان ۱۳۹۸

شماره نشر: ۲۸۲

ویراستار: رضا مسائلی

صفحه‌آرا: سیمین حیدری

لیتوگرافی: یسنا، چاپ: عطا، صحافی: ساغر مهر

ناظر فنی چاپ: سعید صادقی

تعداد: ۵۵۰ نسخه

قیمت: ۹۱۹۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۴۲-۸۳-۲

«کتاب‌ها دنیای خود را دارند.»



iteesa



iteesa



telegram.me/iteesa

انتشارات تیسّا

تهران، دروازه شمیران خیابان بهارستان (ابن سینا)، کوچه حاج علی‌رضائی، شماره ۹

www.Teesa.ir

ITeesa@mail.com

تلفن: ۷۷۶۰۲۸۹۵، ۷۷۶۰۲۸۹۹

همه حقوق مادی و معنوی این کتاب طبق قرارداد برای ناشر و نویسنده محفوظ است. هرگونه چاپ و تکثیر این کتاب به صورت کلی و یا بخشی از آن، به صورت کاغذی، الکترونیک و صوتی، بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع و غیرقانونی است.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

استفاده از مطالب تا ۱۰۰۰ کلمه با ذکر منبع بدون اشکال است.

نسخه الکترونیکی این اثر در وبسایت www.banasher.com قابل خرید است.

این اثر با اهداف اسبیل دوستانه برای استفاده نابینایان به رایگان در اختیار مرکز نابینایان رودکی (کشور) قرار داده شده است.

خُنْج، بر وزنِ کُنْج، دیاری به درازنای هزاره‌ها، اکنون
در خطّ زیرینِ استان پهناور فارس، غنوده خاموش سال‌ها زیر آفتاب
تفتِ جنوب.

روزگاری، در نیمهٔ اولِ قرنِ هشتمِ هجری، آوازهٔ پیرانِ عزلت‌نشینِ آن
خطّه، ابنِ بطوطه، سیّاحِ مغربی را به زیارتِ آن دیار کشاند. پدرانِ
روزبهان از آنجا آمده‌اند؛ از این‌رو، او را فضل‌الله روزبهانِ خُنْجی
خوانند.

سپاسگزاری

قریب به چهار سال گذشت، بدون همت مفاخر فرهنگ ایرانزمین چون دکتر محمدعلی موحد، دکتر منوچهر ستوده و دکتر محمد اکبر عشیق که با تصحیح عالمانه آثار مهم روزبهان، دسترسی به چاپ منقحی از آنها را ممکن کردند، این دفتر فرجامی نداشت. آنها «روزبهان پژوهی» را ممکن کرده‌اند.

مثل همیشه، دکتر محمدرضا تاجیک از نوشتار حاضر حمایت کردند، مرهون حمایت‌های بی‌دریغ ایشان هستم. استاد محمد حسینی با صبوری و موشکافی این نوشتار را خواندند و نکات دقیقی را یادآور شدند. دکتر صلاح‌الدین عباسی و استاد یوسف ارباب با نظر لطف در این دفتر نگر بستند. دکتر حامد خانی نکات مفیدی را متذکر شدند و اصلاحاتی را پیشنهاد دادند. دوست عزیزم، دکتر حسین عزتی، امکان دسترسی بنده به نسخه خطی رساله بدیع الزمان را فراهم کردند که از ایشان بی‌نهایت سپاسگزارم.

بر خود واجب می‌دانم که قدردان زحمات اساتیدی باشم که در معرفی فرهنگ و مشاهیر نامی خنج بر همگنان سبقت جسته‌اند: محمد امین خنجی، دکتر امیر حسین خنجی، محمدنور نوری، محمدباقر وثوقی، لطفعلی خنجی، احمد اقتداری و اساتیدی دیگر که حافظه در یادآوری نامشان قصور می‌کند. بدون صبوری‌ها و تشویق‌های همسرم این دفتر سرانجامی نداشت؛ راهنمایی‌های او همیشه در نوشتن این دفتر همراه من بود. امیدوارم این نوشتار نیز در کنار دیگر کوشش‌ها مورد التفات خوانندگان قرار گیرد و کاستی‌ها را بر جوانی مؤلف ببخشایند. هنوز راه‌های نرفته بسیار است، اکنون نوبت خوانندگان است.

«به یاد آرا
عموهایت را می گویم
از مرتضی سخن می گویم».

احمد شاملو

به یاد پدر و عمویم، «دو برادر»: منصور و ناصر
و تقدیم به وجود مادرم: عمرشان دراز باد!!

پدر گفت: «کتاب روزبهاں به کجا رسید؟»

اینگ کتاب، پدر!

همیشه دیر رسیدیم.

این نوشتار، ادای دینی است به دانشمندِ غربت‌ها، علامه شیخ فضل‌الله روزبهاں خُنجی.

تاریخ همواره به نو شدن و تاریخ ایران بیش از این، به خانه‌تکانی نیازمند است. با شیوه جدیدی از تاریخ‌خوانی مبتنی بر شک، باید فرضیات و گمان‌ها و روایات پیشین را در هم شکست و از دریچه‌ای نو به رویدادها در پس غبار تاریخ نگریست. نویسنده کتاب «فقیه سرگردان» ما را به یکی از غبارآلودترین دوران‌های تاریخی ایران می‌برد؛ سایه سرگردانی را در زمانه عسرت دنبال می‌کند و از فراز سویه‌ای تاریک او را بر روشنگاه تاریخ می‌نشانند. کتاب بیش از آن‌که شرح روایت روزبهران خنجی باشد روایتی از یک گسست و جابه‌جایی عمیق تاریخی است که میان گذشته و آینده فاصله می‌اندازد.

دکتر مهدی نجف‌زاده

استاد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی

و نویسنده کتاب جابه‌جایی دو انقلاب

مقدمه: انتقال به جهان روزبهان.....	۱۷
فصل یکم: حیران میان جهان‌ها.....	۵۱
۱. سفر به جغرافیای فراموش‌شدگان.....	۵۱
۲. ماجرای عداوت.....	۶۹
۳. میراث بی‌قدرشده صوفی.....	۸۸
۴. مسئله مشروعیت قدرت: تبارگرایی.....	۱۰۲
۵. در غیاب مفهوم وطن.....	۱۲۰
۶. دین یا ملت؟.....	۱۳۲
فصل دوم: زائر مکان‌ها.....	۱۵۴
۱. زیستن بر آستانه‌های خاموشی، نقشه‌نگاری مرگ.....	۱۵۴
۲. بر مزار غزالی.....	۱۶۱
۳. از چشمان یک مسافر: طبیعت همچون استعاره.....	۱۷۱
۴. در اعماق بادیه‌ها: آفتاب، درخت، عقاب.....	۱۸۰
۵. از بادیه‌نشینی به شهرنشینی، از ابن‌خلدون به روزبهان.....	۱۹۱
فصل سوم: اوضاع مردمان و اقدامات حاکمان.....	۲۰۹
۱. شاه و مردم، شهرها و بزم‌ها.....	۲۰۹
۲. شهر و خدا.....	۲۲۳
۳. در آتش سوختن مسجد نبوی.....	۲۲۸

۴. سیاست اصلاحات ارضی؛ جدال با قاضی عیسی ساوجی ۲۳۳
۵. مصادره زمین‌های بایر: تکرار یک تجربه بی‌فرجام ۲۴۹
- فصل چهارم: جدال میان نیروها..... ۲۵۳**
 ۱. رودررؤی فلاسفه..... ۲۵۳
 ۲. سفر با حیّ بن یقظان؛ ابن سینا یا ابن طفیل؟ ۲۶۸
 ۳. در محضر جلال‌الدین دوانی و پیر جام ۲۷۵
 ۴. غسل تعمید تاریخ ۲۸۱
 ۵. مورخان در کشاکش متکلمان: گفتار در روش ۲۹۹
 ۶. کدامین اجماع؟ ۳۱۵
 ۷. از اجماع به تغلب ۳۳۸
- سخن آخر..... ۳۵۵**
- کتابنامه ۳۵۹**

مقدمه:

انتقال به جهان روزبهان

«او بنخفت و بخت و اقبالش نخفت»

مولانا

زندگی نام برخی از چهره‌ها را با غربت نوشته است؛ سایه‌هایی از سرگردانی و رنج در زمانهٔ عسرت. آن‌ها با این سرنوشت خویش به مبارزه پرداخته‌اند، اما هیچ‌گاه پیروز نشده‌اند، شاید هرچه بیشتر زخم‌خورده‌اند، قوی‌تر شده‌اند. بزرگی شمشیری است دو دم که هلاک می‌کند و نجات می‌بخشد. چنین است احوال فضل‌الله روزبهان، کسی که زندگی خود را در «شبِ تاریخ» سپری کرده است، سمتِ تاریکِ وجود.

شیخ الاسلام فضل‌الله بن روزبهان خُنْجی (۱۸۶۰ - ۱۹۲۵ ق)^۱ مشتهر به خواجه مولانا^۲ یا خواجه ملا، در اندیشهٔ سیاسی ایران چهرهٔ منحصربه‌فردی

۱. حسن بیگ روملو در کتاب *احسن التواریخ*، ص ۱۷۴، سال فوت روزبهان را ۹۲۷ هـ ق ذکر کرده است.

۲. در کتب تاریخی کهنی همچون *حبیب‌السیر* یا *تاریخ رشیدی*، ص ۳۰۷، از او با عنوان خواجه مولانا اصفهانی یاد شده است. روزبهان خود نیز در کتاب *مهمان‌نامهٔ بخارا* این گونه خود را معرفی می‌کند: «فضل‌الله بن روزبهان بن فضل‌الله المشتهر به خواجه مولانا اصفهانی» (ص ۳۵۶).

است؛ اگرچه روزگار غدار، حرمت او را باز نشناخته و وقعی به او ننهاده. سال‌ها پیش از تولد فضل‌الله جد او از زادگاهش (خُنج) کوچ کرد؛ لذا خاطره زادگاه نیاکان محصور مانده به خاطرات پدری. عقبه فضل‌الله، هم از سوی پدری و هم مادری به مشایخ بزرگ می‌رسید که نزد شاهان و مردم حرمت و نفوذ بسیار داشتند. امام سخاوی (استادِ روزبهان خنجی و متوفی به سال ۹۰۲ هـ ق) در کتاب *الفضوء اللامع* نام دقیق وی را چنین آورده: «فضل‌الله بن روزبهان بن فضل‌الله الامین ابوالخیر بن قاضی باصفهان امین‌الدین خنجی الاصل الشیرازی الشافعی الصوفی معروف به خواجه ملا» (سخاوی، ۱۳۵۵: ۱۷۱).

آن کی. اس لمبتون هم می‌نویسد: «خانواده پدری فضل‌الله از ناحیه خُنج فارس بودند و از جانب مادر از اصفهان برخاسته بودند» (لمبتون، ۱۳۷۴: ۲۹۹). خانواده مادری، خاندان صاعدی در اصفهان به شاعری و فضل‌پروری شهره بودند. روزبهان در کتاب *تاریخ عالم‌آرای امینی* به خالوی خویش، احمد صاعدی، اشاره می‌کند که از علمای مقتدر و صاحب‌نفوذ بوده است (روزبهان خنجی، ۱۳۸۲: ۳۴۹) یا خالوی دیگر او، جلال‌الاسلام اسماعیل صاعدی، از وزرای قراقویونلوها در شیراز بود و بعدها وزیر اوزون حسن آق‌قویونلو می‌شود.^۱

فضل‌الله خنجی در شیراز متولد شد و نخستین رشد و پرورش فکری او همان جا سپری شد، سپس در اصفهان نزد مشایخ بزرگ تلمذ علم نمود و به روزگار سلطنت یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۴-۸۹۶ هـ ق) در تبریز سکنی گزید و سرانجام با تبعیدی ناخواسته به ماوراءالنهر یا همان ترکستان مهاجرت کرد. در میان اساتید روزبهان، نام افراد سرشناسی دیده می‌شود؛ یک پیر و مرشد صوفی

۱. آیت‌الله شهاب‌الدین نجفی مرعشی در مقدمه‌ای که بر کتاب *احقاق الحق* قاضی نورالله شوشتری نوشته است، بعد از اینکه روزبهان را با عناوینی همچون حکیم، عارف، صوفی، محدث، شاعر و ادیب و از اعظم علمای شافعی وصف کرد، اضافه می‌کند که اعقاب روزبهان در مصر و لار [به نحو دقیق‌تر، خنج] و هندوستان و ماوراءالنهر باقی بوده‌اند.

به نام شیخ جمال‌الدین اردستانی،^۱ فیلسوفی متأله همچون جلال‌الدین دوانی^۲ و محدث و مورّخی شهیر مانند امام سخاوی و البته پدرش که در اصفهان و بعدها در تبریز نزد حکام و رعایا محل رجوع و فتوا بود و صاحب تصانیفی چند است از جمله کتاب **ثمرات الأشجار** که به سلطان یعقوب آق‌قویونلو تقدیم شده است.

فهرست نام اساتید و البته تنوع تألیفات، خود بیانگر گستره معرفتی روزبهان است که شاخه‌های متعدد دانش، همچون فقه سیاسی، حدیث، کلام، تاریخ، عرفان و فلسفه را دربرمی‌گرفته است.^۳ سخاوی که با روزبهان جوان به سال ۸۸۷ هـ. ق در حجاز دیدار کرده و روزبهان **صحيح بخاری** را نزد ایشان ختم نموده و از استاد اجازه روایت گرفته و او را از شاگردان خاصه خود دانسته و افزون بر حدت ذهن و احاطه به اصولین (اصول دین و اصول فقه) و فنون بلاغت و معانی^۴ و طبع شاعری به حسن سلوک و شفقت و لطف معاشرت ستوده است (سخاوی، ۱۳۵۵: ۱۷۱).

۱. معصوم علی‌شاه درباره شیخ جمال‌الدین اردستانی (متوفی به سال ۸۷۹ هـ. ق) می‌نویسد: «آن بزرگوار صاحب تصانیف بسیار و منظومات زیاده از پنجاه هزار بیت است» و نیز می‌گوید: «سلسله پیر جمالیه از سلاسل معروفیه تصوف متناسب به این جمال‌الدین است» (طرائق الحقائق، جلد دوم، تهران ۱۳۳۹: ۳۵۵). به نقل از محمدعلی موحّد در مقدمه کتاب **سلوک‌الملوک**. امام سخاوی از روزبهان نقل می‌کند که کتابی درباره مناقب پیر و مرشدش جمال اردستانی گرد آورده است (سخاوی، ۱۳۵۵: ۱۷۱).

۲. حکیم اشراقی از بزرگان مکتب فلسفی شیراز. کتاب **اخلاق جلالی** که در استقبال کتاب **اخلاق ناصری** (تألیف خواجه نصیرالدین طوسی) نوشته شده است، از مهم‌ترین مصنفات اوست. در فصل چهارم به نحو مبسوط به او پرداخته می‌شود.

۳. کتاب **بدیع‌الزمان فی قصه حمی بن یقظان** در فلسفه و عرفان، کتاب‌های تاریخ **عالم آرای امنی و مهمان‌نامه بخارا** در حوزه تاریخ، کتاب **ابطال الباطل** در حوزه علم کلام، کتاب **سلوک‌الملوک** در قلمرو فقه سیاسی. متأسفانه، برخی از آثار دیگر که در این کتاب‌ها از آن‌ها نام برده شده است، شامل شرحی بر **احادیث صحیح مسلم**، تفسیر **سوره حمد**، تأملاتی درباره **احادیث منقول اهل سنت** درباره فضایل اهل بیت، **رساله حارثیه** درباره پیش‌بینی جنگ‌های آینده توسط پیامبر و تعدادی رساله‌های دیگر است که در تاریخ مفقود شده‌اند. **رساله روزبهان** درباره حریق مسجدالنبی نیز از منابع موثق درباره این رخداد مهم تاریخی است.

۴. توزق آثار روزبهان خُنْجی احاطه او بر علوم بلاغی و صنایع بدیع و آرایه‌های زبانی را بر هر خواننده‌ای مکشوف می‌سازد.

دوغلالت (۹۰۵-۹۵۷ ه. ق) در کتاب تاریخ رشیدی او را «محدث و استاد علما» خوانده است (دوغلالت، ۱۳۸۳: ۳۰۷). حتی مخالفانی همچون خواندمیر نیز در کتاب حبیب‌السیر از او با وصف «جامع بسیاری از فضایل نفسانی» تجلیل کرده‌اند (رجال کتاب حبیب‌السیر، ۱۳۷۹: ۲۷۵). مطالعه کتاب ابطال‌الباطل که به سال ۹۰۹ ه. ق در زمینه کلام اشعری نوشته شده است، برای رقبای فکری او کافی است تا او را «فاضل اشاعره» بنامند و به اشراف او در علم کلام اعتراف کنند. کتاب سلوک‌الملوک (اتمام تألیف به سال ۹۲۰ ه. ق) که بر منهج فقه شافعی و حنفی نوشته شده است، نیز صلاحیت او را در «علم خلاف» تثبیت می‌کند.^۱

تا آنجایی که روزبهان در اوراق کتب خویش متذکر می‌شود، فرد کثیرالسفری بوده که از سرزمین حجاز تا دارالعلم مصر و زیارت بیت‌المقدس و الخلیل و سرانجام به بلاد آن سوی سیحون، ماوراءالنهر هجرت کرده است. چون بر زندگی او درنگ کنیم، درمی‌یابیم که مفهوم «اقامت دائم» از جهان او غایب است و تلخی‌های بسیاری بر او گذشته است؛ مادر خویش را در سفر قاهره از دست داد و استاد و پیر خود، جمال‌الدین اردستانی را در بیت‌المقدس افزون بر این تجارب تلخ شخصی، تاریخ تصویر روزبهان را با مهاجرت بزرگ علما به یاد خواهد آورد؛ مهاجرتی که مقارن با تحولات اساسی در تاریخ سیاسی ایران بود. در فصل اول کتاب حاضر به اسباب این مهاجرت بزرگ می‌پردازیم.

او فقیه و دانشمند مبرز طلیعه عصر صفوی است که نوشته‌های سترگش ورق‌های زراندودی را ماند که زیر تلی از خاکستر نسیان و خاموشی مدفون شده است. از بدعهدی ایام که بگذریم، مخالفان این دفترهای فراموش‌شده را تاوان عصیت عقیده، طبع سودایی و گستاخی زبان شیخ دانسته‌اند؛ هرچند اندر باب ضعف‌های نفسانی اعظم قوم و روابط قدرت میان سلف شریف انکاری نیست، اما این مدعیان خود نیز در تعصب و تندی دریغی نداشته و عقیده و

۱. مرحوم محمدامین خنجی به سال ۱۳۳۶ زندگی‌نامه مفصلی از فضل‌الله روزبهان را در نشریه «فرهنگ ایران زمین» به چاپ رسانیده است.

عقده را درهم پیچیده و کوشیده‌اند نامی را که در برابر دست تطاول روزگار مقاوم مانده است، به چاه ویل فراموشی افکنند و نام او را از صحف و کتب پاک کنند.

بسیاری از داوری‌های آنان نیز مصداق تحکّمات متعصبانه است؛ البته در این مواجهه، مستشرقین از درجهٔ صدق و انصاف بیشتری برخوردار بوده‌اند. به‌رغم جایگاه برجسته در تاریخ اندیشهٔ سیاسی ایران، جز اشاراتی گذرا و موضعی در لابه‌لای ورق‌ها، نشانی از مکتوبات خُنْجی در پژوهش‌های جدی یافت نمی‌شود و هیچ‌گاه در یک «تک‌نگاری» یا «رساله‌ای مستقل» مورد تعمق و تأمل بنیادین و همه‌جانبه قرار نگرفته است. آنجایی هم که از او سخنی به میان آمده است، گویی مقدمه‌ای بوده برای تقبیحی مؤکّد مبنی بر اینکه چندان طرحی نو در عالم در نینداخته و صرفاً «تحشیه‌ای بر آرای دیگران» و یادآوردِ اندیشه‌ای روبه زوال و دیباچه‌ای بر انحطاط فکر ایرانی است؛ در نتیجه، به‌سادگی می‌توان از کنار نوشته‌هایش گذشت^۱ و در تاریخ اندیشه، چه چیزی می‌تواند ناعادلانه‌تر از چنین کژتابی‌ها یا چنین سکوتی فراگیر باشد؟ «فضل‌الله مردی پُر سفر، درس خوانده و فاضل بود که متأسفانه، به مقام علمی و نیز آثار او در ایران به‌درستی توجه نشده است» (عشیق، ۱۳۸۲: پانزده).

روزبهان را باید بیرون از «تاریخ رسمی»، در ردّ پای سکوت‌ها، جست‌وجو کرد. نوشتن از او، بازنویسی تاریخ سکوت است؛ زندگی فراموش‌شده‌گان، غیاب‌ها، حفره‌ها و سایه‌ها. از مطایبه‌های روزگار، یکی همین است که برای دستیابی به شخصیت واقعی روزبهان باید دقیقاً از همان چیزی عدول کرد که سال‌ها خود بدان مشغول بود و البته سدّ سکندر تاریخ‌نویسی کهن ایرانی دانسته شده است: تاریخ رسمی یا درباری.

تاریخ انطباق با گذشته نیست، بازآفرینی آن است. تاریخ را نمی‌توان بیرون از «مناسبات میان نیروها» جای داد. چه بسیار زندگی‌هایی که در تاریکی سپری می‌شوند، بدون آنکه حتی برای لحظه‌ای بخت آن را بیابند که به روشنگار تاریخ

۱. به‌عنوان نمونه نگاه کنید به: طباطبایی (۱۳۹۳)، سیدجواد، درآمدی بر تاریخ اندیشهٔ سیاسی در ایران (ویراستهٔ جدید)، تهران: انتشارات کویر.

پا نهند. این روابط قدرت است که رخصت می‌دهد چیزی از روشنائی گذشته به سوی اکنون روزن بکشد و همان دالان رخنه به برخی امور ماضی را بر روی ما مسدود می‌کند. بسته به آن است که کدام یک از نیروها راوی و قصه‌گو باشند و چه چیزی را «بزرگ» یا «میانمایه» بخوانند. صدای هژمونیک باقی صداها را خاموش می‌کند.

جورج آرول در رمان خود، ۱۹۸۴ می‌نویسد: «کسانی که حال را کنترل می‌کنند، کنترل گذشته را در اختیار دارند و کسانی که گذشته را کنترل می‌کنند، آینده را در اختیار دارند» (جنکینز، ۱۳۹۳: ۹۰). همیشه گذشته ترجمان و گزینش می‌شود، نه توصیف و گزارش. تاریخ مثله می‌شود تا موادی پیدا کنند در تأیید مواضع یک طرف و رد مواضع رقیب، گاه نیز رد و آثار محو می‌شود. گذشته همواره به «میانجی» روایت می‌شود. حتی آنجا که مدعی واگویی خاطره هستیم، هیچ امر عینی و بی‌واسطه‌ای حاضر نیست، زیرا در خاطره آدمی به همان اندازه که می‌کوشد به یاد می‌آورد، می‌خواهد از یاد ببرد، همچون کسی که دوست ندارد، چیزهای ناخوشایند را به خاطر آورد. همیشه در فرایند بازگویی یا بازنویسی چیزهایی از دست می‌رود، به‌طوری که تکرار «آنچه اتفاق افتاده» ناممکن می‌شود. بخشی از تناقض در این جاست که راوی می‌خواهد رخدادی را که در یک «مکان خاص» اتفاق افتاده برای مخاطبان پراکنده در «مکان‌های متنوع» بازگو کند و در عین حال فهمیده شود.

تلاش برای فهمیده شدن از طریق «مکان‌زدایی از رخدادها» چیزی جز تحریف آن‌ها نیست. در این میان، اضطراهای هویتی / ایدئولوژیکی در لحظه اکنون، ما را وامی‌دارد تا از چه سخن بگوییم و چه چیزهایی را مسکوت بگذاریم؛ آنچه مهم است بازسازی گذشته به‌منظور تثبیت اکنون است، نه وفاداری و بازنمایی گذشته؛ به‌عنوان مثال در دوره عباسیان، اعراب در واکنش به یورش شعوبیه علیه گذشته جاهلی آن‌ها بر آن شدند تا با بازسازی با شکوه عصر جاهلیت به دفاع از گذشته خود در برابر اقوام دیگر بپردازند: «خلايق معمولاً تاريخ قومي خود را زير فشار نيازها و بناير خواسته‌هايي که شرايط بر آنان تحميل مي‌کند، مي‌نويسند» (عابدالجابري، ۱۳۹۴: ۹۳)؛ بنابراین، آنچه در

تاریخ ثبت می‌شود، بیشتر بیانگر فضا و شرایط اکنون است که مورخ در آن زندگی می‌کند.

گذشته در گفتمان اکنون بازتولید می‌شود و در خدمت کارکردهای هویتی آن قرار می‌گیرد. این «بازسازی گذشته مطابق نیاز اکنون» در عصر صفویان که جدال بر سر تصاحب هویت و مرجعیت معرفتی به نهایت خود می‌رسد، مصداق‌های عینی‌تری می‌یابد؛ روزگار چندپارگی جهان اسلام و ظهور قدرت‌های نوپا که روابط نیروها را پیچیده‌تر از همیشه می‌کند. بدین معنا، اقتدار زمان حال، هیچ گذشته‌ای را دست‌نخورده باقی نمی‌گذارد.

یکی از اساسی‌ترین طُرُقِ اعمال این اقتدار، کنترل حافظهٔ مردم است. ماجرای کتاب‌سوزان در دوره‌های مختلف، خشن‌ترین نمود عینی این کنترل و مثله کردن تاریخ است. اگر کتاب‌ها ناپدید شوند، تاریخ هم ناپدید خواهد شد؛ در نتیجه، انسان‌ها هم ناپدید خواهند شد، البته در کنار کتاب‌سوزان در این دوران با واقعهٔ «کتاب‌های مجعول» هم مواجهیم؛ کتاب‌هایی که به روزبهان و استادش جلال‌الدین دوانی نسبت داده شده است تا تغییرهای ناگهانی فکری آن‌ها را توجیه کند! به هر حال همواره در کنار «حذف هویت‌ها»، ماجرای «جعل هویت‌ها» نیز مسئله بوده است؛ حذف یا جعل هر دو به مسئلهٔ فراموشی بازمی‌گردند.

تاریخ عرصهٔ کشمکش میان «فراموش کردن» و «به یاد آوردن» است: کدام طرف پیروز خواهد شد؟ مقاومت، یعنی فراموش نکردن و وفادار ماندن به یادها و نام‌ها. در این مورد خاص، بقایایی از جهان ذهنی روزبهان خنجی می‌تواند به دنیای امروز ما وارد شود که در اینجا علّیتِ نیروها و کشمکشِ گفتمانی اندکی بخت‌یار باشد و از سدهٔ اضطراب‌های زمانه عبور کند. مهم آن است که تا چه حد احساس فوری مسئولیت نسبت به «به یاد آوردن» وجود داشته باشد؛ وظیفهٔ ما

۱. کتاب جعلی وسیله الخادم الی المخدم منسوب به روزبهان و نیز رسالهٔ جعلی نورالهدایه منسوب به جلال‌الدین دوانی (استاد روزبهان). نثر و مضامین این کتب، چنان با آثار پیشین آنان فاصله دارد که برای پژوهش‌گر در کشفِ جعل آن‌ها هیچ شکی باقی نمی‌گذارد.

«به یاد آوردن» است؛ تبدیل گذشته به خاطرهٔ جمعی.

دربارهٔ خُنْجی فراشدی معکوس دنبال شده است؛ او بخت یار نبوده؛ برخی از اندیشمندان سیاسی، شیخ فضل الله خُنْجی را «نخستین نظریه پرداز خلافت ایرانی» می دانند که «مهم ترین شریعت نامه در زبان فارسی» را تدوین کرده است. به اعتقاد ایشان جریان عمومی اندیشهٔ سیاسی در ایران «سیاست نامه نویسی» بود، لذا «فضل الله روزبهان خُنْجی با تحول عمومی اندیشهٔ سیاسی در ایران سازگار نیست» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۶۱). گویی سفر خُنْجی به ماوراءالنهر تعبیر عینی بیگانگی ذهنی او از جهان ایرانی است. این رویکرد، غرابت اندیشه های روزبهان را برای ایرانیان دوچندان کرده است و به جای آنکه امکان گفت و گو و همدلی با او را فراهم کند، شکاف میان جهان ها را تشدید کرده است. افزون بر آن، چنین خوانش هایی با مرکزیت بخشیدن به یک اثر از او (کتاب سلوک الملوک) احکامی مطلق صادر می کند و سایر آثار روزبهان را در مرتبهٔ دوم ارزش قرار می دهد و به حاشیه می راند. نگارنده در این مطالعه از چنین گزینش ها و رتبه بندی هایی فاصله گرفته است.

البته باید خاطرنشان کرد که زبان مغلّو و متکلف روزبهان (به عنوان نمونه ای از نثر مصنوع عصر صفوی) نیز در ناشناخته ماندن او چندان بی تأثیر نبوده است؛ زبانی که گوهر ایده ها را به مُحاق برده و مانع انتقال صریح و شفاف آن ها به مخاطب شده است.

فضل الله روزبهان به طریقی افراطی، زبان روایت تاریخ را از زبان گفتار دور می کند. این شکاف میان زبان گفتار و نوشتار بزرگ ترین مانع ارتباط با مخاطب و گزارش عینی وقایع است. محمدعلی موحد، مصحح کتاب سلوک الملوک، نیز از این نقصان که موجب غربت روزبهان شده است، ابراز تأسف می کند: «فسوسا! که این همه فواید و نوادر در قالب بیانی رنجور و نادل پذیر و درهم و مغشوش ریخته شده است» (موحد، ۱۳۶۲: ۳۷).

روزبهان به روزگار افول زبان فارسی تعلّق داشت؛ روزگاری که معانی بلند با عباراتی مُطوّل و مُغلّو تلقین شده و کثرت مراعات نظیر و سجع و قافیه و جناس، کلام را از القای مستقیم مضمون دور کرده و تاریخ را به انشاپردازی و

اظهار بلاغت نزدیک کرده بود. چنان‌که گویی گوهر قیمتی در دل سنگِ خارا مدفون شده است که در تقلّایی سخت باید قلبِ سنگ را شکافت تا بدان رسید.^۱ اگرچه روزبهان نوشتن به «آسهل وجه» را از محاسن تاریخ‌نویسی خود می‌داند و معتقد است که نباید جوری نوشت که «در ربط حکایات، اختلال ظاهر شود»، به نظر می‌رسد در این باره چندان توفیقی نداشته یا امکانات زبان تاریخ‌نویسی رسمی چنین مجالی به او نداده است. نکته دیگر آنکه برخی از آثار روزبهان که در کتاب‌های موجود خود از آن‌ها یاد کرده در تاریخ گم شده است و نشانی از آن‌ها بر جای نیست؛ برخی دیگر نیز فقط نسخه‌های خطی آشفته و ناقص‌اند و چاپ مثقّی از آن‌ها در دسترس نیست^۲ و تمامی این محدودیت‌ها، امکان «روزبهان پژوهی» را با اختلال مواجه کرده است.

البته در اینجا نمی‌توان از دقت مفهومی که در آثار روزبهان وجود دارد، بی‌اعتنا گذشت؛ انگاری او از اعماق تاریخ به خواننده نهیب می‌زند که جابه‌جایی مفاهیم را به‌درستی درک کند و احکام زمانه خویش را به جهان گذشتگان منتقل نکند. روزبهان در پرداخت هر موضوع، نخست به معنای لغوی آن توجه می‌کند، سپس معنای اصطلاحی را روشن می‌سازد و سرانجام احکام و اقوال پیامبر یا بزرگان دین درباره آن مفهوم را برمی‌شمارد. بدین ترتیب

۱. فتحعلی آخوندزاده در نقد تاریخ‌نویسی رسمی منشیان درباری، خطاب به رضاقلی‌خان هدایت (به عنوان نمونه‌ای از چنین تاریخ‌نویسی) می‌نویسد: «رضاقلی‌خان! باور کن که قافیه در نثر، کلام را ناپخته می‌نماید و از متانت می‌اندازد. این قاعده از عرب‌ها به ما یادگار مانده و قریب به هشتصد سال است که در ایران متداول است. حالا وقت آن است که این قاعده را ترک نموده باشیم و از عمل کودکانه دست برداریم، زیرا که به‌خاطر قافیه، الفاظ مترادف و تکرارات کثیره وقوع می‌یابد و معنای زائده غیرواجبه پیدا می‌شود، کلام از وضوح می‌افتد، طبایع از آن تنفر می‌کنند و تصنیف شهرت نمی‌یابد، چنان‌که تاریخ و صاف و ذرّه نادری شهرت نیافتند. تو در آخر کتاب اشاره کرده‌ای که شخصی تاریخ دولتی را مترسلانه می‌نویسد. بگو زحمت بی‌جا نکشد، هیچ‌کس نخواهد خواند» (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۳۱۴). این شیوه افراطی تاریخ‌نویسی به چنان افراطی کشید که بعدها آخوندزاده ناگزیر شد، این کلام بدیهی را متذکر شود که «فقط بیان وقایع بر موزّع فرض است» (همان: ۳۱۴).

۲. البته قدردان اساتیدی چون دکتر منوچهر ستوده، دکتر محمدعلی موحد و دکتر محمداکبر عشیق باید بود که با تصحیح و تنقیح فاضلانه خویش امکان دسترسی خوانندگان به سه اثر مهم روزبهان خنجی را فراهم کرده‌اند. رنجشان مشکور باد!

می‌کوشد مانع خلط مفاهیم نزد مخاطب خود گردد. این رویکرد روزبهران برای مخاطب امروزی بسیار مهم است آنجایی که با مفاهیمی مواجه می‌شود که در نسبت به جهان مدرن با دگردیسی ژرفی همراه بوده است؛ به عنوان مثال وقتی روزبهران به تدقیق مفهوم «ملت» و رابطه آن با دین می‌پردازد، خواننده هوشیار حذر خواهد کرد از اینکه آن را در چهارچوب ناسیونالیستیم معاصر فهم کند. با وجود تمام مرزبندی‌های مفهومی که در آثار مختلف روزبهران دیده می‌شود، همچنان چالش‌های بنیادین در خوانش آثار او باقی است.

با این چالش‌های نظری و عملی چه باید کرد؟ جهد نگارنده در این کتاب این بوده است که حتی‌المقدور جانب انصاف را از کف نهد و به‌رغم تنگناهای پژوهشی و کشمکش‌های عقیدتی، احکام جدلی‌الطرفین را پیش چشم داشته باشد و در واری مکتوبات، رویکردی همه‌سونگر را رعایت کند. این بی‌طرفی، نه تنها نسبت به احوال و اندیشه‌های روزبهران خُنْجی، بلکه درباره مخالفان و دشمنان او که در کتاب‌هایش از آن‌ها یاد کرده است، رعایت شده است؛ به‌عنوان مثال آنجا که خُنْجی از اجداد شاه اسماعیل صفوی سخن می‌گوید به کتاب *تاریخ عالم‌آرای امینی* اکتفا نکرده است، بلکه حتی‌المقدور مراجع مختلف در این باره را باهم مواجهه داده و مقابل نهاده تا فارغ از حب و بغض‌ها و اغراق‌ها به تصویری واقع‌بینانه‌تر نزدیک شویم.

برهم نهادن منابع متفاوت یا متضاد می‌تواند از یک‌سونگری مانع شود. به قول نیچه «دیدن یعنی از چشم‌انداز دیدن و بس، «دانستن» یعنی از چشم‌انداز دانستن و بس و هرچه بگذاریم عاطفه‌های بیشتری درباره یک چیز با ما سخن بگویند، چشمان بیشتر و چشمان گوناگون‌تر بر آن گماشته‌ایم و «دریافت» ما از آن و «عینی‌نگری» ما بدان کامل‌تر خواهد بود» (نقل از: کافمن، ۱۳۸۵: ۱۴۶). از آنجا که از یک‌سو، خُنْجی به روزگار پُر آشوب و تفرقه‌ای تعلق داشته است که جنگ‌های مذهبی در جهان اسلام به نهایت خود رسیده و از سوی دیگر، وقایع‌نگاری خُنْجی ذیل متون تاریخی رسمی درباری جای می‌گیرد که به امر و رخصت سلطان نوشته شده‌اند و بالطبع نمی‌تواند نسبت به خصم سلطان متبوع خود جانب انصاف را به تمامی رعایت کند؛ البته این خصیصه تاریخی‌نویسی

درباری این دوران است که قاطبه آن‌ها در یکی از دو قطبی‌های «دوست - دشمن» تقریر یافته است (برخی مورخان به جبهه صفویان تعلق خاطر داشته و برخی دیگر به دشمنان آن‌ها، یعنی ترکان عثمانی و ازبکان)، لذا تنها با جابه‌جایی مدام چشم‌اندازها در این روایت‌گری‌ها و واکاوی منابع مکتوب متضاد (به تعبیر نیچه: نگریستن با هزاران چشم) می‌توان قدری به تاریخ‌نویسی انتقادی نزدیک شد. روایت تاریخی، نه قهرمان‌پروری می‌طلبد، نه تحقیر و دشنام!

در اینجا باید به خاطر داشت که به‌طور قطع، توصیف روزبهان به صرف «تاریخ‌نویس دربارها» رویکردی تقلیل‌گرایانه و تجزیه‌گر خواهد بود، اگر به سیمای دیگر روزبهان، یعنی روح سفرنامه‌وار مستتر در برخی سطور آثار او التفات نداشت. در همین سطور سفرنامه‌وار است که صداهایی فراسوی صدای پادشاه به گوش می‌رسد: تقلایی ناخودآگاه بیرون از تاریخ رسمی.

در نوشته‌های روزبهان زندگی مردمان با جزئیات ثبت شده است که بیرون از کلمات او «فقط تابش کوتاه‌مدت نور آفتاب بر تلاطم رودخانه»^۱ می‌توانست باشد. این صداها و تقلاهای دیگرگونه، دست‌مایه این نگارنده در فصل دوم کتاب پیش‌روی بوده است. در واقع، فقراتی که در بسیاری از خوانش‌ها حاشیه‌ای پنداشته شده است، در این کتاب تأکید و مرکزیت ویژه‌ای یافته است. این جابه‌جایی «حاشیه/مرکز» یکی از راه‌های عبور از خوانش رسمی و متعارف است که می‌تواند سویه‌های فراموش‌شده یک اندیشمند را به روشنایی کشد. کافی است کتاب دیار بکر به از قاضی/ابوبکر تهرانی (منشی دربار اوزون‌حسن آق‌قویونلو) را با کتاب تاریخ عالم‌آرای امینی از روزبهان (منشی دربار یعقوب آق‌قویونلو) مقایسه کنید تا دریابید چه تفاوت‌هایی میان منشیان درباری وجود دارد. به‌رغم طبقه‌بندی واحد، گاه حتی در میان نوشته‌های درباریان آن‌قدر که اختلاف و دوری هست، شباهت و نزدیکی نیست.

شیخ فضل‌الله ذهنی وقاد و شاهدهی تیزبین با محدودیت‌های عملی و

۱. تعبیری برگرفته از میلان کوندرا در کتاب *مواجهه*، مترجم: فروغ پوری‌اوری، تهران: نشر آگه.

برخی عصبیت‌های عقیدتی - سیاسی است؛ فقیه، متکلم، محدث، صوفی، شاعر،^۱ مورخ و اندیشمند سیاسی؛ چهره‌ای چندوجهی و گاه متناقض، آمیزه بغرنجی از حساسیت‌ها و تنش‌ها؛ او مدام میان ایدئالیسم ذهنی و واقع‌گرایی سیاسی در نوسان است؛ نوسان‌هایی که معلول تناقض میان مبانی شرعی - کلامی و الزامات وضع موجود است. هرگونه تبیینی بدون نشان دادن این چندپارگی‌ها و سوراخ‌های فکر آبرتر خواهد ماند؛ البته این مشی فکری متضاد، ویژگی بسیاری از اندیشمندان قدیم بوده است و تنها از دیدگاه امروزی، جمع این ایده‌ها متناقض به نظر می‌رسد.

این سخنان لاکوست درباره ابن‌خلدون به روزبهان نیز قابل تسری است: «از دیدگاه ما نظام فکری ابن‌خلدون متضاد و متناقض به نظر می‌رسد، در صورتی که در قرنی که او می‌زیست، این مسئله اصولاً قابل طرح نبوده است... ناهماهنگی و تضاد در ملاحظات فکری، خاص ابن‌خلدون نیست. این امر یکی از مشخصات متفکران قرون وسطی اعم از یهودیان، مسیحیان و مسلمانان بوده است» (به نقل از: طباطبایی، ۱۳۹۱: ۱۱۴). روزبهان به‌عنوان شاگرد جلال دوانی میراث‌خوار اندیشه‌های التقاطی است که از محدوده‌های فکر کلامی فراتر می‌رود. به‌طور معمول، اندیشه‌های التقاطی محصول کشمکش نیروهای متضاد عقیدتی در دوره‌ای بحرانی است که هیچ‌یک از آن‌ها قادر نیست بر سایر نیروها غلبه یابد؛ در نتیجه، ایده‌هایی با مبانی متفاوت در جوار یکدیگر ساختمان فکری واحدی را برمی‌سازند. بی‌توجهی به این مبانی کلامی - التقاطی و عدم استقرار آن ایده‌ها در یک چشم‌انداز وسیع اجتماعی - سیاسی به ارائه تصویری کج و معوج از جریان‌های فکری در روزگاران آشوب و فتنه منجر خواهد شد.

جواد طباطبایی با سخنان لاکوست همدلی ندارد، اما محمدعابدالجابری، اندیشمند شهیر عرب، به‌طور تلویحی این رویکرد لاکوست را تأیید می‌کند، آنجا که درباره غزالی از «تعارض در اندیشه» و «وحدت در عمل» سخن

۱. فقط در کتاب *مهمان‌نامه بخارا* حدود ۸۵۰ بیت از روزبهان به ما رسیده است.

می‌گوید؛ به قول عابدالجابری اندیشه غزالی در سه محور اصلی امتداد می‌یابد: ردّ فلاسفه، دعوت به تصوف، دعوت به منطق.

در حوزه نظر، این سه با هم در تعارض‌اند؛ غزالی ما را به «منطق ارسطویی» فرامی‌خواند که بزرگ‌ترین دستاورد فلاسفه است، فلاسفه‌ای که تکفیرشان می‌کند. هم او از «تصوفی» سخن می‌گوید که مبتنی بر «علم مکاشفه» ای است که با اشکال براهین منطقی هم‌خوانی ندارد؛ اما این تعارضات در اندیشه همراه با «وحدت در عمل» است. خاستگاه عملی اندیشه‌های غزالی به مقابله با رقیب سرسخت زمانه، یعنی اسماعیلیه بازمی‌گردد.

وقتی غزالی فلاسفه را انکار می‌کند، در واقع به اندوخته‌های فلسفی اسماعیلیان یورش می‌برد؛ همچنین، چون به «منطق» دعوت می‌کند، به اسماعیلیه پاسخ می‌دهد که معرفت را موکول به «تعلیم امام معصوم» می‌کنند، در حالی که از دید غزالی، منطق برای وصول به حقیقت کافی است. پرواضح است که در اینجا نزد غزالی منطق فی‌نفسه اهمیتی ندارد، بلکه کارکرد عملی آن در جدال با اسماعیلیان محوریت دارد و در آخر اینکه تصوف نزد او حربه‌ای است برای مقابله با تصوف اسماعیلی که اهل سنت و جماعت را به ظاهرگرایی و قشری‌گری متهم می‌کردند. کوتاه سخن، از دید محمد عابدالجابری: «دعوت به تصوف، هجوم به فلاسفه، دعوت به منطق واقعاً تجسم تناقضی آشکار است، اما این تناقض تنها در اندیشه مجرد است. تناقضی که در تراز سیاست و ایدئولوژی سیاسی آن زمان، سه اسلحه علیه یک دشمن [اسماعیلیه] بود» (عابدالجابری، ۱۳۹۵: ۱۸۷-۱۸۶).

در این میان «اهداف عملی» مباحث نظری را به سمت و سویی خاص سوق می‌دهد و پراکندگیِ تئوریک را وحدت می‌بخشد. «منطق در عمل» یا منطق امر اجتماعی می‌تواند به جرح و تعدیل در منطق نظری منجر شود. پیشبرد کارها در کاربستِ نظرها تصرف است و آن‌ها را به واقعیت مادی نزدیک‌تر می‌کند؛ لذا همواره باید سیر تطورات شخصیتی — تجربی فضل بن روزبهان خنجی را پیش چشم داشت، خاصه که خنجی یک متفکر منزوی و

منفعل نبود؛ او نه تنها مراودات پیوسته خود را با درباریان و شاهان تا آخر عمر حفظ کرد، بلکه بی واسطه در لشکرکشی‌ها و مناقشات سیاسی - نظامی زمانه مداخله داشت. او بخش اعظم عمر خویش را در مبارزه سپری کرد؛ چه در مشارکت داشتن در جنگ‌ها، چه در هنگام نوشتن. برای چنین شخصیت درگیری، مصلحت‌اندیشی‌ها و پیامدهای عملی نظریه‌ها و فتواها نمی‌تواند علی‌السویه باشد.

خنجی در یک تطبیق تقریبی به اواخر قرون وسطی و طلوعهٔ رنسانس در غرب بازمی‌گردد. دورانی که مصادف با دوران زوال اندیشهٔ سیاسی مسیحی و ظهور اندیشمندان رنسانس چون ماکیاولی است.^۱ همین ایستادن بر آستانه‌ها و نوزایی‌ها، نوسانات روحی - فکری را دوچندان خواهد کرد.

کتاب حاضر، داستان کشمکش‌های روزبهران میان بنیادهای عقیدتی و الزامات واقعیات روزگارش است؛ کشمکشی که او را از ایدئال‌گرایی به واقع‌گرایی سوق می‌دهد و وحدت نظر و عمل را به چیزی ناممکن تبدیل می‌کند؛ همیشه واقعیات از ایده‌ها فاصله دارند و هیچ‌گاه، واقعی، معقول و معقول، واقعی نخواهد شد. مرزهای میان ذهن و عین جابه‌جا می‌شوند، اما هرگز محو نمی‌شوند. این هویت متزلزل را همواره باید راجع به هر شخصیتی پیش چشم داشت، خاصه روزبهران که در جهانی می‌زیست که سرعت تغییرات و نوسانات شدت یافته بود: «سرنوشت این مورخ درباری از بسیاری جهات روشن‌گر اوضاع روزگار اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی (اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری قمری) در شرق نزدیک است» (هیتس، ۱۳۶۲: ۱۵۱)، بنابراین، «فضل‌الله روزبهران مورخ و گزارشگر که برخی از مهم‌ترین و مؤثرترین جریان‌های سیاسی و اجتماعی را در یکی از

۱. کتاب مهم روزبهران *سلوک الملوک* با تألیف کتاب شه‌ریار ماکیاولی هم‌زمان است (۱۵۱۳ میلادی مطابق با ۹۱۹ ه. ق). در این کتاب روزبهران طنین سخن مشهور ماکیاولی شنیده می‌شود: «امیر به ترس و وحشت مردم بهتر می‌تواند تکیه کند تا به دوستی و محبت آنان». روزبهران نظریهٔ «تغلب» را بر همین اصل بنا می‌کند (نک: فصل چهارم، بخش «از اجماع به تغلب»).

حساس‌ترین و درهم‌ریخته‌ترین مراحل تاریخی این کشور ثبت کرده^۱ و خود نیز در بسیاری از مسائل بحث‌شده به موضع‌گیری پرداخته و نقادانه به داوری برخاسته است، کسی نیست که بتوان با بی‌اعتنائی از کنارش گذشت» (موحد، ۱۳۶۲: ۱۷).

نوشته‌های سترگ فضل‌الله روزبهان، آخرین ردپای مکتوب اهل سنت و جماعت در تاریخ ایران قدیم است. این نوشته‌ها برای ما شبیه چیزی است که از دل تاریکی بیرون آمده است. هجرت اضطراری خُنْجی به ماوراءالنهر به معنای کوچ باور سنیان از سرزمین فارس یا به تعبیر دقیق‌تر، انتقال به جغرافیای فراموش‌شدگان و سرآغاز یک عسرت طولانی در تاریخ ایران است. گویی یک غسل تاریخی عمیق، جهان اهل سنت و جماعت ایران را دو پاره کرده است. در واقع، اندیشه‌های خُنْجی میان «دو عدم» ایستاده است: گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و آینده‌ای که پیشاپیش از دست رفته است؛ زیستن در برزخ میان دو جهانی که یکی مُرده و دیگری ناتوان از زاییده شدن است، گویی مغاکِ آن‌ها را بلعیده. از آن پس چندین قرن نشانی از اهل سنت و جماعت نیست و دچار یک «انقطاع تاریخی» شده‌اند.

روزبهان در جوف این شقاق و غسل همچون میراثی یگانه ایستاده است. او غریب و حیران میان جهان‌هاست. زندگی او از یک‌سو با سرنوشت آق‌قویونلوها گره خورده است و از سوی دیگر با ظهور ازبکان شییبانی این زندگی ادامه می‌یابد. مهم‌تر آنکه او همچون حلقه واسطی است که این دو دولت را با ظهور شاه اسماعیل صفوی پیوند می‌زند: اتصالی پرمخاطره و فاجعه‌بار که با کوچک‌ترین اصطکاک‌های شعله می‌کشد و مناسبات موجود نیروها را بازگونه می‌سازد و موازنه‌های جدیدی استقرار می‌یابد.

قدر مسلم، بازاندیشی این وضعیت‌شکننده یا «انقطاع» می‌تواند در حکم

۱. اطلاعات جامع درباره سیاست اصلاحات ارضی در دوره آق‌قویونلوها و انحطاط فتودالیسم در ایران (رک: فصل سوم همین کتاب)، ماجرای آتش‌سوزی مسجدالنبی (فصل سوم همین کتاب) یا جزئیات دقیق اختلافات پدربزرگ و پدر شاه اسماعیل صفوی (شیخ جنید و حیدر) با سلطان یعقوب آق‌قویونلو را تنها می‌توان در مکتوبات روزبهان یافت.

روندی به سوی خوداندیشی و خاستگاه هویتی در جامعه اهل سنت و جماعت ایران باشد؛ هویتی که تا کنون چندپاره و گسیخته باقی مانده است. هویتی که برایش «ایران» به یک مفهوم گنگ و مسئله لاینحل تبدیل شده است: زیستن همچون یک مهاجر. در این «رابطه با گذشته» چیزی بیمارگون وجود دارد که تاریخ را همچون حرکی روبه زوال و انحطاط تصویر می‌کند؛ البته این «غربتِ ظاهری»، این «حسِ همواره در مهاجرت بودن» اگر با نوعی درون‌نگری و تأمل در نفس قرین شود، می‌تواند برای آنان دسترسی به «خزاینِ معرفتی» را ممکن کند که تاکنون در تاریخ اهل سنت و جماعت از آن‌ها غفلت شده است؛ مهاجران می‌توانند چیزهایی را ببینند که دیگران از دیدن آن چیزها عاجزند؛ اما برای همیشه نمی‌توان با ذهنیت برزخی یک مهاجر و با احساس یک مسافر زیست. روزبهان‌پژوهی می‌تواند به بازسازی هویتی و آشتی دوباره با آن «گذشته ایرانی» کمک کند. این کتاب، با عطفِ نظر به مفاهیم معرفتی، به وقایعی می‌پردازد که این گسست هویتی و انحطاط‌گرایی را تشدید کرده است. البته باید توجه داشت که این ماجرای پرفراز و نشیب اهل سنت و جماعت ایران منحصر به فرد است و چندان نسبت و پیوستگی با سرنوشت اهل سنت و جماعت در جهان اسلام ندارد و باید با شرایط تاریخی و ویژه خود سنجیده شود.

زندگی هیچ چهره‌ای به اندازه روزبهان خُنجی راویِ زندگی اهل سنت و جماعت ایران نیست، از آن حیث که مفهوم مهاجرت در مرکز این زندگی جای گرفته است. در زندگی این فقیه هیچ گرانیگاهی وجود ندارد. او دائم در سفر و جابه‌جایی است. همین وضعیت استثنایی و سیال است که اندیشه‌های روزبهان را همواره در تاریخ سیاسی بحث‌برانگیز کرده است و به‌رغم تلخی‌ها و تنگ‌چشمی‌ها در کانون التهابات فکری قرار داده و هر بار از مجاری متفاوت به جهان ایرانی رسوخ کرده و کلماتش پژواکی مضاعف یافته است؛ در واقع، آنچه ارتباط با منظومه فکری روزبهان را دشوارتر کرده آن است که این «گسل تاریخی» مقارن با نوعی «گسست معرفتی» هم بوده و جابه‌جایی مبانی اندیشه مقدمه جابه‌جایی جهان‌هاست.

روزبها خُنْجی از یک سو میراث خوار جهانی است که روبه اضمحلال و فراموشی گذاشته و از سوی دیگر، در آستانه جهانی نو و نامنتظر ایستاده است. افزون بر این تزلزل بنیادهای معرفتی زمانه و جابه‌جایی گفتمانی، کثیرالسفر بودن او هم سبب تشتت‌ها و نوسان‌های بن‌فکنانه سوانح گشته است. مکان‌های متفاوت، زندگی را در زنجیره‌های دلالتی متفاوت به جنبش درمی‌آورند. سفرها می‌توانند نسبت‌های ذهن و عین را دستخوش تحول و جابه‌جایی کنند. این سخنان درباره ذهن حسّاسی همچون روزبها که ایده‌هایش واکنشی است به رخدادها، بیش از هر کسی صدق می‌کند.

اندیشه‌های خُنْجی در پیوند با حیات و احوال عمرگاه و طاقت‌آزمایش در روزگار تبعید قوام یافته است. مصائب سرگردانی و تبعید در شکل‌گیری عالم مفهومی خُنْجی بسیار مؤثر بوده است. «سرگردانی» تنها یک استعاره نیست، بلکه مفهومی است که همچون نقطه ثقل تمامی اندیشه‌هایش عمل می‌کند؛ گویی ایده‌ها متراکم می‌شوند تا بر حفرة برجای مانده از «فقدان وطن» فائق آیند. این فقدان یا غیاب همچون ضایعه‌ای صعبناک اندیشه‌هایش را زخمی کرده و تلخی ایام و مکر دهر کلماتش را سخت و صلب کرده و سببیت واقعیت را در خود منعکس نموده است. روزبها در نوشته‌هایش هیچ‌گاه به بهبود جهان امید نیست. غباری از یأس و خشم بر کلماتش نشسته^۱ که خود را در لغزش از جهان آرمانی به تسلیم نسبت به وضع موجود نشان می‌دهد.

باید تأکید کرد که هر نوع روایتی از منظومه فکری روزبها خُنْجی بدون محوریت این زخم یا نشان، بدون مرکزیت مفهوم سرگردانی و جابه‌جایی مستمر مکان‌ها که نشانه درگیری او در روابط نیروهاست، بدون آگاهی به شکاف میان جهان ذهن و عین، انتزاعی یا ایدئولوژیک خواهد بود. همین علل متغیر و اثربخش است که مدام ما را در تحلیل اندیشه‌های روزبها به فراسوی چهارچوب‌های تنگ فقهی ره می‌برد؛ اگرچه جایگاه محوری فقه در اندیشه سیاسی شریعت‌نامه‌نویسانی همچون روزبها خُنْجی را نمی‌توان کتمان کرد، اما

۱. شاید بتوان عصیت کلمات او را به زندگی سخت و پرتلاطم او نسبت داد و با اغماض از آن گذشت.

توصیف یا گزارش صرف تاریخی سفرهای خُنْجی و نیز اکتفا به نظام فقهی او سرشت‌نما نخواهد بود، بلکه باید این «سفرها» و «ایده‌ها» را با پرسشی فلسفی ردیابی کرد تا ماهیت اندیشه‌ای که در این شرایط تاریخی صورت‌بندی شده، عیان شود؛ لذا اکتفا به اینکه «خُنْجی یک فقیه یا شریعت‌نامه‌نویس است» چیز چندانی را روشن نخواهد کرد و گاه حتی سایه بر تحلیل می‌افکند و موجب می‌شود تفرد و یگه‌بودگی اندیشمند را از خاطر ببریم و او را رونوشت متفکر دیگری در اعصار گذشته بدانیم، همان‌گونه که او را تکرار مضاعف قاضی‌القضات ابوالحسن ماوردی پنداشته و تازگی و تشخیص فکری او را منکر شده‌اند.

اکتفا به مقولات و مفاهیم از پیش تعیین‌شده یک جهان قالبی را به روی ما می‌گشاید که بسیاری از جزئیات و سوانح گریزپا از آن حذف شده است. در مقابل، نگارنده ترجیح می‌دهد، لذتِ ماجراجویانه سفر در منطقه‌ای دورافتاده در زمان و مکان را بیازماید تا اینکه مقصد را پیشاپیش در آغاز راه مشاهده کرده باشد؛ در ماجراجویی، عنصر غافلگیری نقشی تعیین‌کننده دارد.

تقلیل «شخصیت‌ها» به «تیپ‌های مثالی»^۱ یگانگی و تفرد اندیشه را از او می‌گیرد و از زندگی تهی می‌سازد؛ در نهایت، به مومیایی کردن ایده‌ها منجر می‌شود: «اصرار این روش بر بازگرداندن هرچیزی به «اصلی» پیش از آن، نه تنها از اندیشه پیشینی برآمده است، بلکه برخاسته از پیش‌داوری است که توانایی اندیشمند در نوآوری را انکار می‌کند، زیرا مادام که نوآوری نمی‌تواند از صفر شروع شده باشد، پس هرچه نو است باید به اصول قدیمی ارجاع داده شود...» (عابدالجباری، ۱۳۹۵: ۹۹).

آدمیان با «شخصیت‌ها» می‌توانند همدلی کنند، نه با تیپ‌های انتزاعی. «شخصیت» همواره تخته‌بند شرایط یگه خویش است و همچون «مازادی» بیرون از نظام‌سازی معرفتی و دستگاه کلیت‌ساز باقی می‌ماند. وظیفه پژوهشگر، کشف همین «عنصر مازاد/ یگه» است. ابعادِ دراماتیک زندگی روزبهان،

پژوهشگر را هر چه بیشتر وامی دارد تا به او همچون «یک شخص» نظر افکند. از همین روست که کوشیده‌ام به دریافت شخصی‌تر از او نزدیک شوم، به تألمات درونی یک انسان در انزوا که با خویشتن در تنش است، گاه نیز او را در جاهایی می‌یابیم که مجذوب نور، رنگ و صدا شده است، در میان گله آهوان و طراوت علف‌ها.

نگارنده به جنبه‌های بصری کتاب‌هایی همچون تاریخ عالم‌آرای امینی و مهمان‌نامه بخارا توجه کرده است که سیمای روزبهان را همچون «زائر مکان‌ها» پدیدار می‌سازد. این نگاه مستلزم اولویت‌بخشی «زندگی‌ها» بر «فلسفه‌ها» است. گو اینکه ردیابی این زندگی‌ها می‌تواند پژوهشگر را متوجه گفتمان‌های معرفتی کند که در دسترس اندیشمند موردنظر بوده است، پس جغرافیای زندگی‌ها، نشانه جغرافیای گفتمان‌ها هم است؛ به‌عنوان مثال حضور روزبهان بر مزار غزالی و وصف جزئیات آن در کتاب خویش، امر پیش‌پاافتاده‌ای نیست که نگارنده این نوشتار بخواهد بی تفاوت از کنار آن عبور کند. مکان‌هایی که روزبهان در آن‌ها حاضر شده یا از آن‌ها سخن گفته است، بیانگر خویشاوندی‌های فکری او با آن مکان‌هاست؛ در ضمن، گاهی نیز می‌خواهد به اتهامات پاسخ دهد؛ مثلاً وقتی از زیارت تربت امام هشتم شیعیان یاد می‌کند، به تلویح می‌خواهد بهتان دشمنی با خاندان رسول را از خود دور کند.^۱

توجه به شخصیت فرد سوای مکان‌ها، امری انتزاعی است نه واقعی. به قول ابن خلدون جغرافیا در نفوس رسوخ می‌کند: «اقوام بیابان‌گرد، سخت و خشن می‌شوند و خطه‌های معتدل، مردمانی اعتدالی می‌پروردد». حیات آدمی بی‌شباهت به حیات گیاه نیست؛ هر دو از آب و هوا و خاک تغذیه می‌کنند؛ البته در اینجا قصد بر تقلیل تاریخ به زیست‌شناسی نیست. جغرافیای انسانی فقط یک محدوده اقلیمی یا حصار سرزمینی نیست، بلکه تراکم مکانی ایده‌ها یا امتزاج افق‌هاست و در معرض تعاملات و تشعشعات روحی متباین است؛ مکان

۱. فارغ از این اشارات، روزبهان خنجی به شرح و تلخیص کتاب کشف‌الغمه از علی بن عیسی اربیلی پرداخته؛ کتابی که شامل احادیث منقول اهل سنت درباره فضائل اهل بیت پیامبر (ص) است.

مشمول بر هر آن چیزی است که سرشت «هم‌جواری» دارد. بدین معنا مکان‌ها همچون ایده‌ها و عقیده‌ها پدیدار می‌شوند. در واقع، تقسیم‌بندی مکانی صورت‌بندی دیگری از تقسیم‌بندی معرفتی است؛ دراین‌باره می‌توان مثالی روشن از تاریخ اسلام عنوان کرد: تقسیم جهان به دارالاسلام و دارالحرب، نه یک تقسیم مکانی، بلکه مرزبندی و حصارکشی عقیدتی است؛ جغرافیای ظاهری با جغرافیای مثالی خویشاوندی دارد، همچنان که فقه اسلام با خصایل عربی ممزوج شده است یا فلاسفه اسلامی در تماس فکری با یونانیان، شریعت را با متافیزیک افلاطون و ارسطو سازش داده‌اند یا امپراتوری عظیم اسلام که گروه‌های قومی متفاوت را گرد آورده بود یا مجاورت سرزمینی با فرهنگ‌های بیگانه، اختلاط میان جهان‌های موازی را محتوم می‌ساخت. همچنان که با نهضت ترجمه و ارتباط با یونانیان، فقها همواره از فلاسفه تأثیر می‌پذیرفته و میان جهان فقه و جهان فلسفه انقطاع کامل وجود نداشته است. از همین روست که حتی شریعت‌نامه‌نویسانی همچون ماوردی و ابن تیمیه نیز خود را از تأثیر فلاسفه مبرا نمی‌دانستند: «شریعت‌نامه‌نویسان حس می‌کردند به توضیح فلاسفه نیازمند هستند» (روزنتال، ۱۳۸۸: ۲۰۱)؛ البته این تأثیرات متقابل است؛ لذا در جهان اسلام «نباید انتظار یک فلسفه سیاسی مستقل را داشت» (روزنتال، ۱۳۸۸: ۲۲).

فرهنگ را باید همچون یک کل پنداشت و نه به‌سان تکه‌های مجزا و جدا افتاده. همان‌گونه که تداخل مکان‌ها موجب اختلاط فکرهاست، ایده‌ها نیز درهم می‌آمیزند و سرنوشتی مشترک می‌یابند؛ همچنان که هیچ مکان یک‌دست و یکنواختی وجود ندارد، هیچ فکر خالص و ناممزوجی هم وجود ندارد. ازاین‌روست که به قول محمدعابدالجابری نباید تاریخ علوم و فنون را همچون جزایر جدا از یکدیگر بررسی کرد: «البته و صد البته ما ضد تخصص نیستیم، ولی باید درون دایره تخصص، روابط بین تخصص‌ها را در فرهنگ گذشته بازبایی کنیم. در آن زمان، فقیه نحوی و نحوی فقیه بود و شاید هر دو با هم از متکلمان و اهل بلاغت بوده باشند. همان‌طور که در تاریخ فرهنگی ما فقهایی وجود داشتند که دانشمند بودند و در ریاضیات و نجوم و گیاه‌شناسی